

در یک هفته اخیر ما شاهد موج دیگری از کشتار خلق فلسطین توسط ارتش جنایتکار اسرائیل به بهانه حمله حماس به مناطق تحت کنترل اسرائیل بوده ایم. مطلب زیر که در رابطه با کشتار خلق فلسطین در سال ۲۰۰۸ نوشته شده و حاوی اطلاعاتی در مورد ماهیت دار و دسته های اسلامی و دولت اسرائیل است به همین مناسبت مجددا انتشار می یابد.

نسل کشی خلق فلسطین، معلول سلطه گری صهیونیست ها!

فریبرز سنجری

ظهر شنبه ۲۷ دسامبر ۲۰۰۸، ارتش اسرائیل، غزه را مورد حملات وسیع هوایی قرار داد و بار دیگر با کشتار کودکان و مردم بی دفاع فلسطینی، چهره واقعی و جنایتکارانه رژیم صهیونیستی حاکم بر اسرائیل را در مقابل چشم جهانیان به نمایش گذاشت. هر چند با توجه به تاریخ سراسر تجاوز و جنایت اسرائیل علیه خلق فلسطین، این حمله به خودی خود امر تازه ای نبود، اما ماشین سرکوب و جنایت اسرائیل این بار دست به نوآوری جدیدی زده و ابعاد کشتارهای خود در اثر حمله هوایی را به جایی رساند که تا بحال سابقه نداشت. در همان روز اول، بر اثر بمباران غزه توسط ارتش اسرائیل، بیش از ۲۰۰ نفر که بسیاری از آنها غیر نظامی و تعداد زیادی کودک بودند جان باختند. این تعداد کشته در جریان یک حمله، حتی در تاریخ قساوت ها و سداد گری های خود اسرائیل هم کم تر دیده شده بود.

از زمان شکل گیری اسرائیل در سال ۱۹۴۸، جهان تاکنون همواره شاهد کشتار مردم فلسطین و اشغال سرزمین آنها بوسیله دولت اسرائیل و با حمایت آشکار قدرت های امپریالیستی بوده است. البته تاریخ جنایات این دولت علیه خلق فلسطین به قبل از این سال و به زمانی که بنیانگذاران

اسرائیل بصورت گروه های تروریستی فعالیت می کردند بر می گردد و بواقع، تاریخ تجاوز صهیونیستی در اشغال سرزمین فلسطین با ترور و قتل و جنایت نوشته شده است. این امر حقیقتی است که دلایل کاملاً روشن برای آن وجود دارد. آخر وقتی قرار بر این باشد که جمعیت بزرگی از اهالی سرزمینی از موطن خود رانده شوند تا طرفداران مذهب مشخصی در آنجا سکنی گزینند، چه روشی جز همان روش های جنایتکارانه ای که صهیونیست ها تاکنون مرتکب شده و می شوند می توانست برگزیده شود!؟

درست به این خاطر است که سیاست دولت اسرائیل در ۶۰ سال گذشته همواره توسل به جنگ و خون ریزی و اعمال رعب و وحشت در میان مردم فلسطین، اشغال هرچه بیشتر سرزمین های آنها و درهم شکستن مقاومت توده های ستمدیده بوده است تا با خیال راحت بتواند سرزمین فلسطین را صاحب شود. به همین دلیل هم بود که اسحاق شامیر از رهبران اسرائیل می گفت: **"فلسطین سرزمینی بوده بدون ملت و باید به ملتی داده شود بدون سرزمین"**. بنابراین نسل کشی خلق فلسطین جهت دائمی نمودن اشغال سرزمین فلسطین، ذاتی سلطه دولت اسرائیل بوده و این دو از همدیگر جدائی ناپذیر می باشند.

نکته مهمی را که در مورد دولت اسرائیل باید در نظر گرفت این است که گر چه این دولت نیز همچون هر دولتی، زور سازمان یافته یک طبقه برای حفظ مناسبات اقتصادی موجود می باشد، در عین حال ماشین سرکوب خوب سازمان یافته ای برای حفظ اشغال سرزمین فلسطین و اجرای سیاست های اربابان امپریالیست خود در منطقه نیز می باشد و تجاوزگری و کشتار خلق فلسطین از جمله وظایف دائمی و همیشگی اوست.

درست برای سرپوش گذاشتن روی چنین واقعیتی است که در جریان هر حمله اسرائیل به مردم فلسطین، ماشین تبلیغاتی دولت اسرائیل با حمایت اربابان امپریالیست و دیگر حامیان مرتجع اش براه افتاده و توجیهی برای آن حمله دست و پا می کنند. این بار نیز این دولت "شلیک موشک" از غزه بسوی شهرهای اسرائیل را دستاویز حمله ددمنشانه اخیر خود به مردم غیر نظامی و بی دفاع غزه قرار داده و در مقابل اعتراض جهانیان نسبت به کشتار مردم غیر نظامی، با وقاحت تمام اعلام کرد که مقصر حماس است که خودش را پشت مردم غیر نظامی پنهان ساخته است.

هرچند که حماس یک نیروی ارتجاعی و ضد انقلابی است، اما قتل عام مردم بی دفاع با تشبث به حماس نمی تواند حتی ذره ای ننگ جنایت را از چهره دولت اسرائیل زایل کرده و یا آن را کم رنگ سازد. حماس هم ذات دولت اسرائیل بوده و درست در جهت خلاف منافع توده های فلسطینی ساخته و پرداخته شده است. اتفاقاً این موجود دست ساز، فرزند خود دستگاه های اطلاعاتی آمریکا و اسرائیل است و شین بت (Shin Bet) و موساد (Mossad) و سیا (CIA) آن را در دوره ای شکل داده و تقویت کردند تا کمونیست ها و نیروهای ملی و آزادیخواه را از صحنه دور ساخته و امکان غصب رهبری خلق فلسطین را برای آن نیروی ارتجاعی فراهم آورند. (۱) آنها بودند که حماس و اساساً بنیاد گرائی اسلامی را در فلسطین پر و بال داده و به جان مردم منطقه انداختند. آن گاه سعی کردند هر صدای اعتراضی علیه جنایات دولت اسرائیل را در هیاهوی ضرورت مبارزه با تروریست ها و تروریست های اسلامی خفه کنند. طرح امپریالیستی شکل دادن به اپوزیسیون های اسلامی، امروز به یک سری از اهداف خود رسیده و حماس و دیگر دارو دسته های مرتجع، به کمک دلارهای اهدائی عربستان و جمهوری اسلامی در هر کجا که جمعیتی را دور خود جمع کرده اند، توانسته اند با سوء استفاده از احساسات ضد امپریالیستی توده ها به جنبش ضد امپریالیستی خلق ها ضربات بزرگی

بزنند و تا حدودی آن جنبش را از مسیر انقلابی منحرف نمایند. درعین حال، امپریالیست ها و صهیونیست ها هر وقت که مصالح شان حکم می کند وجود آنها را دستاویز پیشبرد سیاست های جنگ طلبانه و ضد مردمی خود و تداوم اشغال گریشان در خاورمیانه قرار می دهند. بطور کلی، باید با تاکید گفت که بنیادگرایی یهودی با بنیاد گرایی اسلامی همزاد همدیگر بوده و آبشخور و استفاده ضد انقلابی یکسانی دارند.

نگاهی به چگونگی رشد بنیاد گرایی اسلامی در منطقه واقعیت فوق را مورد تأیید قرار می دهد و نشان می دهد که در همه جا امپریالیست ها و به خصوص امپریالیسم آمریکا در پشت سر جریانهای نظیر حماس قرار داشته و اساساً با حمایت و پشتیبانی آن هاست که حضور این دارو دسته های مرتجع را در هر کجا می توان مشاهده نمود. در جریان انقلاب مردم ایران مذاکرات دارو دسته خمینی با آمریکا و حمایت آمریکا جهت قدرت گیری آنان را شاهد بودیم و دیدیم که چگونه ارتش مزدور شاهنشاهی، یک شبه اسلامی شد و با "امام امت" بیعت نمود و "امام" به جای "شاه" نشست. بعد در افغانستان این جریانات را در لباس "مجاهدین افغان" دست در دست ماموران سیا (CIA) در جنگ با تجاوز شوروی دنبال کردیم و سال ها بعد مشاهده کردیم که در حالی که دولت آمریکا ظاهراً به بهانه نقشی که بن لادن در انفجارهای خونین سفارتخانه های آمریکا در نایروبی و اسلام آباد داشت در تعقیب وی بود (۱۹۸۸) چگونه مسئولین سیا (CIA) درست دو ماه قبل از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، در بیمارستان آمریکائی دبی که بن لادن برای معالجه در آنجا بستری بود، به عیادت او رفتند (به گزارش نشریه فیگارو) و در سال های اخیر هم همگان به عینه دیدند که آمریکا با لشکر کشی به عراق و سرنگونی دیکتاتور این کشور _صدام حسین_ اتفاقاً اسلام گرایانی را به قدرت رساند که قبلاً در زیر سایه سربازان گمنام امام زمان در جمهوری اسلامی در آب نمک خوابانده بود. بعداً هم همگان دیدند که دولتمردان

جدید عراق چگونه در زیر پوشش قدرت آتش ۱۵۰ هزار نفر سرباز آمریکائی در حال تمرین جانشینی صدام حسین می باشند. فکر نمی کنم که در توضیح این سیاست نیازی به ذکر همه چنین اعمالی در کشور های مختلف باشد، اما در همه جا می توان مشاهده کرد که بنیاد گرائی اسلامی و یا به قول "چپ" های پرو امپریالیست ما، "اسلام سیاسی"، با هدایت ماموران سیا (CIA) و با دلارهای نفتی رژیم ددمنش جمهوری اسلامی و کمک های مالی رژیم مزدور عربستان سعودی که وابستگی اش به آمریکا اظهرمن الشمس می باشد پرورده شده و در حال شلنگ تخته انداختن می باشد. همه سعی این نیروی ارتجاعی این است که مبارزات و اعتراضات توده ای را از مسیر درست و انقلابی منحرف ساخته و نیروهای انقلابی را ایزوله سازد.

بر مبنای واقعیات فوق الذکر، مضحک ترین ادعای دولت اسرائیل که در یورش وحشیانه اخیر حتی به حملات هوائی بسنده نکرده و با اعزام نیروی زمینی خود، تلاش می کند تا جائی که می تواند بخش هائی از غزه را دوباره اشغال نماید، همانا توجیه این حمله با موجودیت حماس می باشد. در حالی که دولت اسرائیل در حملات وحشیانه خود به مردم فلسطین، جنبش انقلابی دمکراتیک و مقاومت آن مردم را مد نظر داشته و با چنان حملاتی در حقیقت اراده پولادین این خلق برای رهائی را سرکوب می کند. تاریخ سراسر تجاوز و جنگ اسرائیل ثابت می کند که مسئله اصلی دولت اسرائیل همانا سرکوب مقاومت مردمی خلق فلسطین می باشد که بیش از ۶۰ سال است در مقابل اشغالگران سرزمین شان، آنهم متجاوزینی که با توسل به وحشیانه ترین روش ها می کوشند هر گونه مقاومت مردمی را در هم بشکنند، قهرمانانه پیکار می کنند و نه سرکوب صرفا دار و دسته حماس و جلوگیری از موشک پرانی گروه های فلسطینی به سوی اسرائیل.

شکی در این امر وجود ندارد که حماس یک جریان سیاسی مرتجع و وابسته می باشد و در این هم تردیدی نیست که اگر روزی آنها در قدرت قرار گیرند، با توجه به شرایطی که در آن به قدرت می رسند در پروسه ای همان بر سر مردم می آورند که دارو دسته حاکم بر ایران بر سر مردم ما آورده و می آورد. با درک این واقعیت است که مسئولیت نیروهای انقلابی هر چه بیشتر شناخته شده و آن ها بدرستی نباید اجازه دهند که امپریالیست ها و اسرائیل با مخفی شدن زیر پرچم مبارزه با بنیاد گرائی اسلامی و تروریسم، مقاومت مردم فلسطین را خفه ساخته و نقش جنایتکارانه شان را در کشتار مردم بیگناه کتمان سازند. خواست های مردم فلسطین خواست هائی مشروع و روشنی هستند. این مردم ستمدیده که در سرزمین خودشان با آن ها چون سگان رفتار می شود، در اساس برای کسب حق تعیین سرنوشت خویش مبارزه می کنند. از آن جا که شرط تحقق چنین خواستی بروز آزاد اراده مردم بوده و این امر خود وابسته به برقراری یک شرایط دموکراتیک می باشد، پس قبل از هر چیز باید مانع اصلی استقرار آزادی و دموکراسی و در نتیجه تحقق حق تعیین سرنوشت خلق فلسطین را شناخت و آن را مورد حمله قرار داد. اگر مردم در راستای چنین هدفی گام بردارند آنگاه با توجه به وابستگی غیر قابل انکار موجودیت صهیونیستی به امپریالیسم آمریکا، در اولین گام به عینه می بینند که دشمنان اصلی آنها چه نیروهائی می باشند و چرا آن ها باید امپریالیسم آمریکا و رژیم مزدورش اسرائیل را همزمان آماج حملات خود قرار دهند و نه این که به آمریکا نقش داور بیطرفی را بدهند که در این دعوا لازم است نیم نگاهی هم به مطالبات آنها داشته باشد. در حقیقت تنیدگی سلطه اسرائیل با منافع و سیاست امپریالیسم آمریکا آنچنان عمیق و غیر قابل انکار است که رونالد ریگان رئیس جمهور سابق این کشور، از اسرائیل به عنوان "ناو هواپیما بر آمریکا در منطقه" نام می برد و جرج بوش رئیس جمهور آمریکا در جریان حمله اسرائیل به لبنان در سال ۲۰۰۶ با وقاحت تمام گفت "آنچه در حال حاضر در لبنان و فلسطین می

گذرد، یک عملیات اسرائیلی مورد حمایت آمریکا نیست؛ بلکه یک عملیات آمریکائی ست که بوسیله اسرائیل انجام می پذیرد" (تیری میسان روزنامه نگار فرانسوی)

واقعیت این است که امپریالیسم، دشمن اصلی مردم فلسطین بوده و مبارزه مردم فلسطین برای رسیدن به آزادی قبل از هر چیز مبارزه ای ضد امپریالیستی است و به همین دلیل هم رهائی این خلق ستمدیده بدون قطع قطعی سلطه و نفوذ امپریالیسم امکان پذیر نمی باشد. نفی و نادیده گرفتن این واقعیت و توهم رسیدن به صلح و آزادی از طریق الطاف امپریالیست ها و در چارچوب طرح های امپریالیستی _ که قدمت آنها به قدمت جنبش انقلابی توده های فلسطینی باز می گردد_ نتیجه ای جز آن چه هر روز با آن مواجهیم ندارد. چنین توهماتی تاکنون باعث شده است که به ظاهر راه حل هائی که جهت "حل" معضل اسرائیل و خلق فلسطین عرضه می شود، هر بار با شکست مفتضحانه ای روبرو شوند و بر ابعاد مشکلات و رنج های توده های تحت ستم فلسطینی اضافه گردد. این تجربیات نیز بیان گر آنند که نیروهای مبارز نباید اجازه دهند که تبلیغات فریبکارانه امپریالیست ها و صهیونیست ها دشمنان واقعی مردم را از جلو چشم آنها دور سازند؛ بلکه باید با هرگونه توهم پراکنی نسبت به اغراض امپریالیست ها به مقابله برخاست و با صراحت به مردم گفت که تنها راه رهائی شما مبارزه برای نابودی سلطه امپریالیسم و رژیم های وابسته به آن می باشد.

اگر با توجه به آنچه توضیح داده شد به واقعیت انقلاب فلسطین همان طور که هست نگاه کنیم، دیگر دچار انحرافات گوناگون موجود در این زمینه نمی شویم که مثلاً به بهانه مبارزه با امپریالیسم و صهیونیسم به حمایت از حماس و مرتجعین اسلامی برخیزیم و یا به دلیل نفرت از جمهوری اسلامی، به خاطر پشتیبانی علنی جمهوری اسلامی از حماس و بنیاد

گرائی اسلامی، به دفاع از اسرائیل و سیاست های امپریالیستی گرایش پیدا کنیم و همچون به اصطلاح "چپ" های پرو امپریالیست آتش بیار تبلیغات امپریالیستی شویم. واقعیت این است که همه نیروهای مرتجع منطقه مخالف مطالبات بر حق خلق فلسطین و در راس آنها حق تعیین سرنوشت مردم ستمدیده فلسطین می باشند. این پای بندی با عدم پای بندی به مطالبات اساسی خلق فلسطین و چگونگی برخورد برای تحقق آن مطالبات است که صف بندی اصلی بین دوستان و دشمنان خلق فلسطین را تعیین می کند و نه ادعاها و تبلیغات فرسکارانه که سالهاست که گوش همه را با آنها کر کرده اند. براین اساس می توان دید که چه به اصطلاح دولت حماس در نوار غزه و چه دولت کاریکاتوری محمود عباس در کرانه غربی، هیچیک از دوستان و مدافعین انقلاب فلسطین نمی باشند. سردمداران این جریانات هنوز به قدرت واقعی نرسیده صدای مخالفین خود را خفه ساخته و اعتراض مردم را سرکوب می کنند و به جای حرکت در جهت خواست های توده ها در جهت منافع خود و لفت و لیس های خود گام برداشته اند. با تکیه بر چنین واقعیتی، انحراف و اشتباه بزرگی است که چنین دارو دسته های رسوائی را که سال هاست دست در دست نیروهای مرتجع علیه مردم گام برداشته اند را به جای رهبران واقعی مردم فلسطین قلمداد نموده و یا به این بهانه که مردم فلسطین و انقلاب آنها از فقدان یک رهبری انقلابی در رنج اند، در پشت پرچم آنها قرار گرفت.

تجربه تاریخ مبارزات توده های ستمدیده در سراسر جهان درحداقل شصت سال اخیر و تجربه مشخص مبارزات سال های اخیر در خاورمیانه نشان داده است که تحقق مطالبات اساسی توده ها تنها با توسل به انقلابی با رهبری طبقه کارگر امکان پذیر می باشد. انقلابی که جهت رسیدن به پیروزی الزاما باید وسیع ترین توده ها را بسیج کرده و بیشترین متحدین را هم آواز سازد و درچنین مسیری بدون شک اتحاد مبارزاتی با کارگران و زحمتکشان اسرایلی برای نابودی سلطه امپریالیسم و به منظور ایجاد

یک دولت دمکراتیک و مردمی در این سرزمین امری الزامی خواهد بود. به همین دلیل هر کس خواهان تحقق حق تعیین سرنوشت مردم فلسطین می باشد_ که تنها در شرایطی دمکراتیک در اثر نابودی سلطه امپریالیسم و رژیم های مزدورش امکان بروز می یابد_ باید با همه نیرو به حمایت از انقلاب مردم فلسطین برخیزد. همه تجارب مبارزاتی بیان گر آنند که انقلاب برای نابودی سلطه امپریالیسم و سلطه صهیونیستی اسرائیل تنها راه تحقق مطالبات اصلی مردم فلسطین می باشد.

البته در مقابل چنین راه حل واقعی برای رهائی خلق فلسطین همواره کسانی هستند که بر آشفته فریاد سر می دهند که باید "واقع بین" بود. آنها در مقابل سخنان فوق، با "واقع بینی" ویژه خود خواهند گفت مشکلات و مسائل مردم نه در ذهن ما و یا رویاها و آرزوهایمان بلکه در صحنه عمل واقعی است که پاسخ می گیرد؛ پس در شرایطی که کمونیست ها در صحنه حضوری قوی ندارند و امپریالیست ها و صهیونیست ها توانسته اند نیروهای ملی و آزادیخواه را به حاشیه رانده و ارتش بزرگی را سازمان دهند چگونه می توان انتظار انقلاب آنهم انقلابی که به تحقق مطالبات اصلی مردم فلسطین منجر شود را داشت و به آن دل بست؟ و سپس سازشکارانه مدعی می شوند که پس باید در همین چارچوبی که می بینیم و با همین نیروهای واقعا موجود کار کرد و در صحنه ای که در آن محمود عباس ها و اسماعیل هانیه ها میدان داری می کنند گام به گام پیش رفت، چرا که گویا بالاخره این ها نمایندگان مردم فلسطین هستند و در انتخاباتی آزاد! تعیین شده اند. اما باید به این به اصطلاح واقع بین ها گفت که اتفاقا سال هاست که همین نیروها با به اصطلاح واقع بینی تمام و در واقع با کرنش در مقابل قدرت دارند در بساطی که امپریالیست ها و صهیونیست ها و دولت های مرتجع و وابسته منطقه چیده اند می رقصد و بازهم چیزی عاید مردم ستمدیده فلسطین نشده است. دیدیم که آنها چگونه با "واقع بینی" تمام خواست

تشکیل دولت مستقل فلسطین که قرار بود در سرزمین اشغال شده فلسطین ایجاد شود را به "دولت خود گردانی" تبدیل کردند که فاقد هر گونه قدرت واقعی است و حوزه عمل اش گتوهای مجزا از هم به جای کل سرزمین فلسطین می باشد که تازه هر روز هم به بهانه ای همین گتوها را دوباره اشغال می کنند و با محاصره و بمباران، اجازه نفس کشیدن به مردم نمی دهند. دیدیم که از خواست بازگشت آوارگان فلسطینی به خانه و کاشانه شان چشم پوشیدند و تازه علیرغم همه این عقب نشینی ها و سازشکاری ها، باز هم اسرائیلی ها دست بردار نیستند و هر روز به شکلی مردم بیشتری را آواره می سازند و با پیشبرد سیاست شهرک سازی هایشان بخش های بیشتری از سرزمین فلسطین را ضمیمه اسرائیل می سازند. آیا همه این تجارب تلخ نشان نمی دهد که بهتر است رفرمیسم و آستان بوسی در درگاه قدرت های جهانی را به حساب واقع بینی نگذاریم و صاف و پوست کنده بگوئیم که چون به اصطلاح "گفتمان جهانی" تغیر کرده پس باید به هر چه که دادند رضا داد و شکر گزار بود که باز هم صاحبان قدرت حاضر اند چیزی جلویمان
سندازند!

با تکیه به درس هائی که سیاست های ارتجاعی و سازشکارانه تاکنون به توده های ستمدیده داده اند می توان گفت که این مدعیان دروغین واقع بینی، این چنین واقع بینانه ترین راه حل در شرایط کنونی را که همانا انقلاب برای نابودی سلطه امپریالیسم و رژیم مزدوریش دولت صهیونیستی در اسرائیل می باشد را انکار می کنند. البته هر گام چنین انقلابی مملو از پیچیدگی و ناهمواری است و اساساً راه انقلاب شاه راهی اسفالته نیست بلکه سنگلاخی و پر از دست انداز می باشد؛ اما راه انقلاب آن هم انقلابی با رهبری طبقه کارگر، تنها راه رسیدن به آزادی است. مردم فلسطین تاکنون با پایداری قهرمانانه شان در مقابل دولت تجاوزگر اسرائیل نشان داده اند که ابائی از پیمودن راه انقلاب ندارند و تنها باید

خود را از قید به اصطلاح رهبری های سازشکار رها نموده و تحت رهبری واقعاً انقلابی که جز یک رهبری کمونیستی نمی تواند باشد، در جهت رسیدن به حق تعیین سرنوشت خود پیش بروند.

در جریان چنین انقلابی ست که خلق فلسطین می تواند و باید از کمک و همراهی طبقه کارگر و زحمتکشان اسرایلی برخوردار شود که بطور روزمره تحت استثمار و سرکوب طبقه سرمایه دار حاکم و دولت صهیونیستی مسلط بر این کشور قرار دارند و در جهت کسب حقوق عادلانه شان هر روزه با آن در ستیز اند. درک این حقیقت مبارزاتی یعنی وحدت منافع طبقاتی مشترک بین طبقه کارگر و توده های ستمدیده فلسطین و طبقه کارگر و زحمتکشان یهودی اسراییل و گام برداشتن در جهت تحقق آن است که می تواند مسیر انقلاب و مبارزات عادلانه خلق فلسطین علیه دشمنان اش یعنی امپریالیسم و صهیونیسم را هر چه بیشتر تسریع کند. درست به همین اعتبار هم هست که با هر تهاجم جدید دولت اسراییل علیه خلق فلسطین، کارگران و نیروهای آزادیخواه یهود در ابعاد هر چه بیشتری علیه دولت اسراییل به اعتراض بر می خیزند و ما امروز شاهد شرکت قابل توجه آزادیخواهان یهودی در اعتراض به کشتار مردم غزه در اروپا و آمریکا می باشیم.

وظیفه همه نیروهای آزادیخواه است که در دفاع از پایداری تحسین انگیز خلق فلسطین و در محکومیت دشمنان و جلادان این توده ها با عزمی راسخ به دفاع از مقاومت مردم فلسطین بر خاسته و لحظه ای از افشای جنایات ددمنشان حاکم بر اسرائیل باز نمانند.

۲۳ دی ۱۳۸۷ - ۱۲ ژانویه ۲۰۰۹

۱- در کتاب "بازی شیطان" اثر رابرت درایفوس، نویسنده با تکیه بر اسناد و اطلاعات ماموران سیا (CIA) بطور مفصل نقش آمریکا و اسرائیل در شکل

دادن به این جریانات را مورد بررسی قرار داده است. همچنین می دانیم که اسحاق رابین نخست وزیر سابق اسرائیل نیز در جریان مذاکرات صلح اسلو وقتی که یاسر عرفات به موضوع ساخت و پرداخت حماس توسط دولت اسرائیل اشاره نمود، مجبور شد که از آن به مثابه یکی از اشتباهات اسرائیل نام ببرد.